

جنگ جهانی چهارم ! ابزارها و آماجها !

بخش سوم ، صلح مسلح

" فیلیپ سنودن " که بعدها لقب اشرافی " ویسکنت سنودن " را می گیرد و وزیر کابینه انگلستان می شود زمانی در باره " پیمان ورسای " گفته بود :

" این پیمان می بایست که راهزنان ، امپریالیستها و میلیتاریستها را راضی می ساخت. این پیمان همچون تند باد مرگی بود که امیدهای کسانی را که انتظار داشتند جنگ پایان پذیرد و صلح پایدار برقرار گردد ، نقش بر آب کرد . این یک پیمان صلح نیست بلکه اعلان یک جنگ دیگر است . این پیمان خیانت به دمکراسی و سقوط در دامان جنگ می باشد و منظورهای متفقین را به خوبی نمایان می سازد . "

شنیدن این حرفها از زبان یک کارگزار سیاستهای استعمارکننده، فراتر از هر چیز نشاندهنده یک واقعیت تلخ بود. برای تثبیت "حکومت واحد جهانی" یک جنگ جهانی کفایت نمی کرد ! به همین دلیل نیز بدرستی " پیمان صلح ورسای " اعلان یک جنگ خانمانسوز دیگر بود . جنگی که دنیا را زیاد در انتظار خود نگذاشت . بررسی رخدادهای بیست و یکساله حد فاصل پایان رسمی جنگ اول و آغاز رسمی جنگ دوم ، نقش عمده ای در شناخت ماهیت واقعی روندی دارد که جهان را به نقطه کنونی آن رسانیده است . با انعقاد " پیمان ورسای " یک واقعیت ، خود را به طراحان " نظم نوین جهانی " تحمیل می کند . دنیای سرمایه داری هنوز آمادگی پذیرش رهبری بلامنازع " پول " را ندارد ! هنوز آنچه که دست بالا را دارد " قدرت نظامی و اقتصادی " است .

" پیمان ورسای " نشان داد که علی رغم اقتدار بی چون وچرای مالی ایالات متحده و مقروض بودن تمامی دنیای کهن به او ، با اینحال انگلستان به هیچ وجه حاضر به واگذاری رهبری به آمریکا نیست . هر چند روباه پیر می داند که بدون انطباق خود با شرایط تازه و گریز مداوم از شاخ به شاخ شدن مستقیم با آمریکا در عین رقابت دائم ، شانس چندان برای حفظ منافع گسترده خود در ابعاد جهانی ندارد . در هر صورت تصادم میان دو " قدرت " اجتناب ناپذیر بود .

با پایان جنگ ، نبرد سیاسی برای تثبیت حاکمیت بلامنازع آمریکا بر جهان از حیطة نظامی به پهنه نبرد مالی منتقل می شود . دولت آمریکا " اهرم مالی " را برای تحقق بخشیدن به هدفی که با جنگ بدان دست نیافته بود ، وسیعاً بکار می اندازد . یک نگاه گذرا به آمار و ارقام منتشر شده در دهه سوم قرن بیستم میلادی ، در کنار بررسی روندی که نهایتاً به شعله ور شدن آتش یک جنگ خانمانسوز دیگر منجر شد ، نشان می دهد که چگونه " پول " به عامل تعیین کننده در سیاست جهانی مبدل می شود و همراه با خود پارازیتهایی را بالا می آورد که صاحبان این " پول " بوده و " طبقه ویژه ای " را شکل می دهد که هم " ایدئولوژی ویژه " دارد و هم متعلق به " نژاد ویژه ای " است ! به این " طبقه ویژه " در سطور آینده خواهیم پرداخت .

پیش از شروع " جنگ جهانی اول " ، آمریکا مبلغی حدود سه تا پنج میلیارد دلار به اروپا بدهکار بود . پس از پایان جنگ نه تنها این بدهی ها پرداخت شده اند که یک قلم ده میلیارد دلار نیز طلب " بانکداران " ایالات متحده از اروپای ویران شده می باشد . هشت سال بعد ، مطالبات " بانکداران نیویورک " از اروپا از مرز ۲۵ میلیارد دلار نیز گذشته است . بازرگانی خارجی آمریکا نیز در دوران جنگ توسعه می یابد و تا حدودی جای بازرگانی انگلیس و آلمان را می گیرد . همچنین دو سوم طلای جهان و مقادیر هنگفتی اسناد وامهای دولتی و اوراق بهادار کشورهای مختلف دنیا در آمریکا جمع می شود .

آمار مربوط به سال ۱۹۲۷ نشان می دهد که مجموعه ثروت ملی آمریکا تنها در ظرف مدت ۱۵ سال یعنی در سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۷ ، علی رغم تامین هزینه های جنگ بویژه از مقطع سال ۱۹۱۷ ، از ۱۸۷۲۳۹ میلیون دلار به ۴۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است . سرمایه گذاری ایالات متحده فقط در آمریکای لاتین که در سال ۱۹۲۶ چیزی حدود ۴ میلیارد دلار بوده است پس از تنها سه سال به

پنج و نیم میلیارد دلار در سال ۱۹۲۹ می رسد. در همین دوران، ایالات متحده به تنهایی ۸۷ درصد اتومبیل های جهان، ۷۱ درصد نفت دنیا و ۴۳ درصد مجموعه ذغال سنگ جهان را تولید می کند.

چرخه مالی دوران پس از جنگ بدین گونه بسته می شد که قدرتهای فاتح اروپا بازپرداخت وامهای هنگفتی را که بویژه در دوران پایانی جنگ از آمریکا گرفته بودند، می بایستی که از محل غرامات جنگی پرداخت شده توسط دول مغلوب، تامین نمایند. مشکل اینجا بود که کشورهای مغلوب به هیچ وجه توانایی پرداخت غرامات جنگی را نداشتند. در قرارداد صلح و رسای هیچ رقم دقیقی برای این غرامات تعیین نشده بود اما در کنفرانس های بعدی که تشکیل شد مبلغ نجومی شش میلیارد و ششصد میلیون لیره استرلینگ را به عنوان خسارت و غرامت جنگی تعیین کردند که می بایست در اقساط سالیانه پرداخت شود. برای هیچ کشوری پرداخت چنین مبلغ هنگفتی میسر نبود و برای آلمان مغلوب و ویران شده بطریق اولی! در اینجا دوباره بانکداران نیویورک وارد شده و اینبار پرداخت وام به طرف مغلوب را آغاز می کنند.

این وام دادن و وام گرفتن به صورت پرداخت پول نقد و یا طلا نبود. بلکه تنها بصورت انتقال اسناد و در کادر یک بوروکراسی اداری انجام می پذیرفت! یعنی دولت آمریکا مبلغی اعتبار برای آلمان قائل می شد و آلمان نیز این اعتبار را به متفقین منتقل می کرد و آنها نیز دوباره آنرا به بانکداران آمریکا انتقال می دادند. عملاً در هیچ کجا پولی جابجا نمی شد. فقط مقداری ارقام در دفاتر و اسناد وارد و خارج می گردید! از این طریق یک چرخه شیطنانی مالی بسته می شود که سرنوشت غالب و مغلوب جنگ را به سرنوشت بانکداران آمریکایی پیوند می زند. از این نقطه، پارامتر جدیدی وارد معادلات بین المللی می شود که هم عرض با قدرت نظامی و اقتصادی، به تحولات جهانی سمت و سو می دهد.

فشار ایالات متحده برای عقب راندن امپراتوری بریتانیا با اتکاء به " اهرم مالی " دولت انگلیس را در آستانه ورشکستگی قرار می دهد. قطع موقتی وام به آلمان باعث وقفه در پرداخت غرامات دولت مذکور به متفقین می گردد. متعاقب آن بازپرداخت وامهای متفقین به بانکداران آمریکایی متوقف می شود.

کشورهای اروپایی میکوشیدند تا موضوع وامها را با پرداخت غرامات جنگی مربوط سازند و خواهان رسیدگی مشترک به این دو مقوله در ارتباط با یکدیگر بودند. در مقابل دولت آمریکا بدلائل کاملاً واضح با این امر مخالفت می کرد و مصرانه خواهان بازپرداخت پول خود می شد. این روش آمریکا در اروپا خشم فراوانی را بوجود می آورد. در فرانسه گفته می شد که پولهای قرض شده از آمریکا برای منظور مشترک جنگ صرف گردیده و اصلاً نباید به مثابه قرض عادی تلقی گردد. در انگلستان کار به جایی می رسد که آمریکا به " شیلوک "، رباخوار یهودی نمایشنامه " تاجر ونیزی " اثر معروف " ویلیام شکسپیر " تشبیه می شود. در این نمایشنامه " شیلوک " بجای وامی که یک بازرگان رقیب از او گرفته و توان بازپرداخت آنرا نداشت، تقاضای " یک پوند گوشت " بدن وی را می نماید.

در ژانویه ۱۹۲۳ در واکنش نسبت به عدم پرداخت غرامات، نیروهای نظامی فرانسه و بلژیک، منطقه " رور " در آلمان را اشغال می کنند. پیش از آن منطقه " راین لاند " نیز بر طبق پیمان ورسای از جانب متفقین اشغال شده بود. از سال ۱۹۲۴ بدنبال " برنامه دیویس "، آمریکا پرداخت وام به آلمان را از سر میگیرد و به تبع آن پرداخت غرامات نیز روی روال عادی می افتد. یکسال بعد هم در ۱۹۲۵ فرانسه و بلژیک منطقه " رور " را تخلیه می کنند. در همین سال دولت انگلیس در مقابل تهاجم همه جانبه آمریکا مجبور می شود که ارزش پوند را با همان قیمت سابقش به نسبت طلا حفظ کند. این کار هر چند بطور استراتژیک در جهت منافع بریتانیا نبود اما تا مقطع جنگ جهانی دوم موقعیت لندن را به مثابه " پایتخت پولی جهان " حفظ کرده و به قیمت گزاف ضربه به صنایع داخلی انگلستان، عجالتاً جلوی انتقال مرکز مالی جهان به " نیویورک " را می گیرد.

انفلاسیون و دفلاسیون

کاهش ارزش پول در اروپای بعد از جنگ باعث می شود که بسیاری از کشورها سیاست " انفلاسیون " محدود را در پیش گیرند. " انفلاسیون " به زبان ساده یعنی چربیدن خرج به دخل. عدم توانایی یک دولت در پرداخت هایش باعث می شود که دولت مذکور دست به چاپ گسترده اسکناس بزند و به این ترتیب به تعادلی در دخل و خرجهایش دست می یابد. با اینکار هم حقوق های معوقه کارمندان دستگاه عریض و طویل اداری خود را می پردازد و هم قادر به بازپرداخت بدهکاریهای خود به سیستم بانکی داخلی می شود. از سوی دیگر با ارزانتر شدن بهای صادرات بخش صنعتی که حاصل پایین آمدن ارزش پول آن

کشور می باشد ، میزان فروش کالاهای صادراتی به یکباره روند صعودی پیدا کرده و به شکستگی صنایع داخلی منجر می شود . ادامه این وضع باعث می شود که درآمد دولت بالا رفته و تعادلی میان دخل و خرج برقرار گردد . در این صورت دولت به سیاست دیگری دست می یازد که "دفلاسیون" یا "دولاسیون" نامیده می شود و آن تثبیت ارزش واحد پول به نسبت طلا می باشد .

در میان کشورهای پیروز در جنگ مانند فرانسه و ایتالیا ، سیاست " انفلاسیون" باعث سقوط ارزش " فرانک" فرانسه و " لیر" ایتالیا می شود . ابتدا ارزش واحد پول فرانسه از هر ۲۵ فرانک در مقابل یک پوند انگلیسی به ۲۷۵ فرانک رسیده و بعد هم در رقم ۱۲۰ فرانک تثبیت می گردد . در آلمان برعکس در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ " تورم نامحدود" بوجود می آید که از طریق آن دولت موفق می شود که به قیمت نابودی طبقه متوسط ، خود را از شر بدهی های داخلی راحت نماید .

در انگلستان وضع برعکس است . پس از جنگ وقتی که آمریکا کمکهای خود را به انگلستان قطع می کند ، ارزش " پوند" نیز پایین می آید . در سالهای پس از جنگ دو راه در مقابل دولت بریتانیا وجود دارد . یا می بایست که پایین آمدن ارزش " پوند" را بپذیرد و یا بزور قیمت سابق آنرا حفظ کند . راه حل اول به بهای صرف نظر کردن از رهبری مالی جهان و انتقال مرکز آن از " سیتی او لندن" به " وال استریت" در نیویورک بود و راه حل دوم ، حفظ رهبری مالی جهان به بهای فلج شدن صنایع انگلستان بویژه آسیب رسانی به صنایع ذغال سنگ و بیکاری و اخراج بی رویه کارگران این بخش بود .

دولت بریتانیا راه حل دوم را برمی گزیند و صنایع خود را فدای بانکداران می کند . انتخاب این راه حل اعتصاب گسترده کارگران معدن در ماه مه ۱۹۲۶ را بدنبال دارد که البته با ساخت و پاخت رهبران " کنگره اتحادیه ها " با صاحبان صنایع ذغال سنگ ، پس از چند ماه به شکست منتهی می شود . شکستی که نه تنها نصیب کارگران معادن ذغال سنگ که شامل تمام کارگران بریتانیا می گردد . از آن پس در موارد مختلف مزدها تقلیل می یابد و ساعات کار بالا می رود و دولت با استفاده از این پیروزی ، قوانین تازه ای در جهت تضعیف قدرت جنبش کارگری بویژه برای جلوگیری از اعتصابات عمومی آینده به تصویب می رساند .

رکود بزرگ و بحران جهانی

سال ۱۹۲۹ ، یک نقطه عطف در جهان سرمایه داری است . سال قدرتمایی علنی " پول" و تولد یک " طبقه ویژه" است که " صاحبان پول" می باشد . در این سال بانکداران نیویورک ، پرداخت وام به آلمان را به ناگهان متوقف می کنند . متوقف شدن پرداخت وام به آلمان ، بلافاصله موجب بروز بحران در آن کشور شده و بدنبال آن بسیاری از بانکهای آلمانی ورشکست می شوند . با متوقف شدن جریان پرداخت غرامات جنگی ، بحران به کشورهای فاتح جنگ در اروپا منتقل می شود و بدین ترتیب چرخه مالی دوران پس از جنگ بهم می ریزد .

همزمان در اکتبر ۱۹۲۹ ، بازار بورس نیویورک درهم می شکند . پیش از آن در یک " عملیات هماهنگ" بهای سهام به شکلی کاملا غیر طبیعی و نامتناسب بالا برده می شود . این " رسالت" را عناصر شناخته شده ای بردوش می کشند که در بازار بورس و سهام بنام " اسپیکولا نتها" معروف هستند . کار این پارازیتها پیش بینی و یا به عبارت دیگر پیشگویی بالا و پایین رفتن قیمت سهام در بازار بورس می باشد . مبنای کار " اسپیکولا نتها" دو چیز است . تخصص و اطلاعات .

تا آنجایی که به مقوله " تخصص" بر می گردد ، تمامی " اسپیکولا نتها" می بایستی که برای موفقیت در کارشان به این سلاح مجهز باشند . درست مثل بقیه حرفه ها و مشاغل اقتصادی و اجتماعی دیگر . به همین دلیل هم همانطور که در زمینه امور مالی و یا هنری به " مشاورین امور مالی" و یا " مشاورین امور هنری" مراجعه می شود ، در بازارهای بورس هم در زمینه خرید و فروش سهام به این عناصر رجوع می گردد . در این رابطه به میزانی که پیشگویی های اینان درست دربیاید به همان میزان اعتبار " اسپیکولا سیون" آنها بالاتر می رود .

و اما آنچه که در درستی " اسپیکولا سیون" نقش تعیین کننده دارد ، " اطلاعات" است که این یکی تنها در اختیار آن بخش از " اسپیکولا نتها" می باشد که در یک رابطه ارگانیک با " صاحبان پول" قرار دارند . تصادفی نیست که بسیاری از روسای جوامع یهود در اروپا و آمریکا به این شغل شریف !

اشتغال دارند. شغل اصلی! "پاول اشپیگل" رئیس فعلی "شورای مرکزی یهودیان" در آلمان هم به اعتراف خودش همین است! بگذریم.....

تمامی اطلاعات مربوط به امور صنعتی و بازرگانی خارجی و معاملات مهمی که در سطح بین المللی انجام می شد، در اختیار بانکداران بزرگ بوده و هست! آنها از روی اعتبارات اسناد و اوراق مبادلاتی که بدستشان می رسید با خبر می شدند که مثلا بازرگانان آلمانی و یا بازرگانان فلان کشور چه قیمتی برای کالا های خود تعیین کرده و آنها را در کجا و به چه کسی فروخته است. شعبات و نمایندگیهای این بانکها در سراسر جهان می بایست که درباره تمام موسسات صنعتی و بازرگانی و توانایی های اقتصادی و میزان نفوذ سیاسی آنان در کشور مربوطه اطلاعات مکفی تهیه نمایند. چرا که جدای از مقاصد مشخص سیاسی در جهت سمت و سود دادن به روند تحولات در کشورهای مربوطه، پذیرش اعتبار فلان موسسه ناشناس در فلان گوشه دنیا، فی المثل توسط بانک انگلیس، بدون این اطلاعات از اساس امکان پذیر نبود.

این ضرورت و همبستگی ذاتی دو عنصر " پول " و " اطلاعات " در پروسه رشد خود به شکل گیری یک " سازمان اطلاعاتی ویژه " بین المللی می انجامد که اعضای آن بیش از آنکه در خدمت کشورهای متبوع خود قرار داشته باشند، ابزار تحکیم حاکمیت " طبقه ویژه " ای هستند که " زرسالاران یهود " نام دارد.

تنها برندگان بحران عظیم جهانی و رکود بی سابقه اقتصادی در سال ۱۳۲۹، که به بیکاری یک قلم ۳۰ میلیون نفر تنها در اروپا و آمریکا (کشورهای آسیایی به کنار) و ورشکستگی صدها بانک و موسسه اقتصادی و فقر و گرسنگی میلیونها نفر در سراسر جهان انجامید، نیز در نهایت همین " طبقه ویژه " می باشد.

در خود آمریکا تصفیه حساب " سرمایه کلان " با " سرمایه های خرد " هزاران ورشکستگی بانکی را بدنبال دارد. صف بی پایان مردان و زنان و کودکان بیکار و گرسنه که برای جستجوی کار و لقمه ای نان با پای پیاده! از شهری به شهر دیگر می روند و یا خود را به قطارهای باری کند رو می آویزند، چهره آمریکای سالهای پس از بحران را به تصویر می کشد.

اینها تنها یک روی سکه بحران جهانی است. روی دیگر سکه نمایش نفرت انگیز انهدام گسترده مواد غذایی هنگفتی است که بدور از چشم مردم گرسنه، صورت می پذیرد. خرمن ها درو نمی شوند و در مزارع می پوسند. میوه ها را از درختان نمی چینند! مقادیر هنگفتی گندم و پنبه و چیزهای دیگر نابود می شوند. برای آنکه فقط تصویری از این جنایت سازمانیافته داشته باشید، ذکر یک نمونه شاید کفایت کند.

از ماه ژوئن ۱۹۳۱ تا فوریه ۱۹۳۳، بیش از ۱۴ میلیون کیسه قهوه برزیل که نزدیک به یک میلیون تن وزن داشت، به دریا ریخته می شود! اگر این قهوه را در میان تمام مردم جهان تقسیم می کردند، به هر نفر نیم کیلو قهوه نه چندان ارزان می رسید. "ناظم حکمت" شاعر بزرگ ترک در این رابطه شعری سروده بود که ترجمه فارسی بخشی از آن چیزی بدین مضمون است:

ما در دنیایی زندگی می کنیم

که انسانها از گرسنگی می میرند

و ماهی ها قهوه می خورند!

یکی از علمای مشهور اقتصادی انگلستان بنام " سرهنری استراکش " در ژوئیه ۱۹۳۱ یعنی در دومین سال بحران و رکود عظیم اقتصاد جهانی اظهار کرده بود که در بازارهای جهان آنقدر کالا موجود است که تمام مردم دنیا می توانند در همان سطح زندگی که داشتند تا دو سال و سه ماه دیگر هم زندگی کنند، بدون آنکه هیچ کار دیگری انجام دهند!

حاصل زور آزمایی " سرمایه مالی " با بخشهای دیگر سرمایه داری، صف آراییی جدیدی است در صحنه سیاست بین المللی، " سرمایه مالی " نمایندگان خود را در همه جا به روی صحنه می آورد. سقوط ناگهانی حکومت حزب کارگر انگلستان در اوت ۱۹۳۱ شکل عجیبی دارد. بدون اینکه طرح استیضاحی

در مجلس عوام در جریان باشد ، بدنبال مذاکرات مخفیانه میان " رمزی مک دونالد " نخست وزیر حزب کارگر با رهبران احزاب دیگر ، همگی به اتفاق یکدیگر به دیدار شاه می روند و متعاقبا کابینه جدیدی تشکیل می شود که بسیاری از اعضای کابینه سابق و خود حزب کارگر خبر آنرا اولین بار از طریق روزنامه ها می گیرند !

بدینسان حکومت حزب کارگر شبانه جای خود را به حکومت جدیدی می دهد که با وجود شراکت چند وزیر از احزاب لیبرال و کارگر ، اکثریت را حزب محافظه کار دارا بوده و " حکومت ملی " نامیده می شود . " رمزی مک دونالد " نیز علی رغم آنکه از حزب کارگر اخراج می شود ، با این حال همچنان نخست وزیر باقی می ماند و پارلمانی هم که از بالای سرش " حکومت ملی " تشکیل شده بود ، به کابینه او رای اعتماد می دهد !

اولین رسالت " حکومت ملی " که در اساس بخاطر محقق کردن آنهم طراحی شده بود ، رها کردن سیستم پول متکی به طلا در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱ می باشد. امری که یکبار در سال ۱۹۲۵ ، همانگونه که قبلا اشاره کردم ، به بهای ضربه به صنایع داخلی انگلیس و اعتصابات گسترده کارگری ، جلوی آن گرفته شده بود .

این تقلیل ارزش پوند ، به لحاظ موقعیت جهانی امپراتوری بریتانیا واقعه بسیار مهمی است . مفهوم این امر آن بود که انگلستان بطور موقت هم که شده رهبری مالی جهان را رها می کند و لندن که تا آن تاریخ مرکز پولی و پایتخت مالی جهان است ، دیگر موقعیت سابق خود را ندارد .

این واقعه در سراسر جهان به معنای آغاز پایان امپراتوری بریتانیا تعبیر می گردد و تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱ به عنوان آغاز این ماجرای تاریخی اهمیت فراوانی می یابد . با اینحال هنوز زمان انتقال قطعی قدرت به ایالات متحده نرسیده است . در سالهای بعد روباه پیر موفق می شود که با استثمار بیرحمانه هند و مصر ، مقادیر هنگفتی طلا از این دو کشور مستعمره خود بیرون کشیده و بر بحران خود مسلط گردد . از سوی دیگر صنایع بریتانیا نیز با پایین آمدن قیمت پوند و ارزانتتر شدن تولیدات انگلیسی در خارجه ، موفق می شود که وضعیت خود را بمراتب بهتر کند .

سال ۱۹۳۳ ، " سرمایه مالی " موفق می شود که از دل بحران عظیمی که خود بوجود آورده است ، نماینده و " رسول " خود را در جایگاه " ناجی " آمریکا به حاکمیت برساند ! در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۳۳۲ " فرانکلین روزولت " با پیروزی بر " پرزیدنت هور " منفور ، پرزیدنت محبوب ایالات متحده می شود .

مارس ۱۹۳۳ ، پرزیدنت روزولت ، وارد کاخ سفید می شود . چند هفته بعد روزولت وضع کشور را در موقعی که او بر ریاست جمهوری رسید بصورت کشوری که " وجب به وجب بسوی مرگ می رفت " توصیف می کند ! درست در همین ماه یعنی در مارس ۱۹۳۳ به گونه ای کاملا تصادفی ! در آن سوی دیگر دنیا ، یک رهبر محبوب دیگر با آرای ۵۲ درصد مردم آلمان و به صورت کاملا دمکراتیک به حکومت می رسد . صف آراییی میان " سرمایه ملی " میهن پرست ! از سویی و " سرمایه فراملی " بی وطن از سوی دیگر به مرحله بلوغ خود رسیده است !

**" آدولف هیتلر " در آغاز زمامداری خود به صراحت دشمنان آلمان را به نام مشخص می کند !
فراماسونها ، کمونیستها و یهودیان هر سه آنها یک وجه مشترک اساسی دارند ، هر سه
انترناسیونال هستند !**

پایان بخش سوم ، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳